

بررسی امکان پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی

نوروز نیمروزی ناوخی^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۹/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۱۰/۰۳

چکیده

هدف از این مقاله بررسی امکان پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی در شرایط کنونی با توجه به عدم توافق لازم در پذیرش علم دینی، فقدان فلسفه علوم اجتماعی اسلامی مدون، نبود علمی بنام جامعه‌شناسی اسلامی و اجتماع علمی پیرامون آن و فقدان سایر شرایط لازم جهت تحقق پارادایم مذکور است. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که در بستر تحول از علوم انسانی موجود (با مبانی و رویکرد غربی) به علوم انسانی مطلوب موردنظر (با مبانی و رویکرد اسلامی) با توجه به پسینی و تصادفی بودن امر پارادایم در تاریخ علم، در حال حاضر صحبت از پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی تا چه حد امکان‌پذیر است؟ چارچوب نظری این مبحث نظریه‌ی کوهن در تاریخ و فلسفه علم است. روش تحقیق، مطالعه‌ی اسناد موجود در خصوص مسئله‌ی پیدایش پارادایم علمی با استفاده از تکنیک فیش‌برداری از کتب و اسناد موجود است. نتایج بررسی‌ها مؤید آن است که صحبت از یک پارادایم جدید بدون نقد و ابطال پارادایم‌های رایج در مواجهه با نیازها و مسائل جدید در میان اعضای اجتماع علمی و پیدایش آن را صرفاً حاصل ترکیب پارادایم‌های رایج دانستن، اشکالات جدی فلسفی، منطقی و دشواری‌های عملی به‌دنبال دارد. در نهایت آسیب‌هایی به مبانی فکری و اعتقادی پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی در نتیجه‌ی عدم پذیرش آن به‌عنوان یک پارادایم جانشین در میان اعضای اجتماعات علمی دنیا به‌ویژه کشورهای اسلامی به همراه دارد.

واژگان کلیدی: پارادایم، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی اسلامی، اجتماع علمی

۱. استادیار دانشگاه گلستان و عضو پاره وقت گروه علوم اجتماعی جهاد دانشگاهی واحد مشهد

طرح مسئله

طرح تحول علوم انسانی چند سالی است که مجدداً مورد توجه و تأکید مسئولین و صاحب نظران حوزه و دانشگاه و سایر کارشناسان مرتبط قرار گرفته است. هرچند قدمت چنین مبحث و توجهی به سال‌های اولیه پس از انقلاب طی فرایند انقلاب فرهنگی برمی‌گردد (نظیر تألیف کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی توسط دفتر حوزه و دانشگاه در سال ۱۳۶۳) اما به‌زعم برخی صاحب نظران و کارشناسان این حوزه (بستان، ۱۳۸۸) به سبب حاشیه‌ای بودن کوشش‌ها و فراهم نشدن فضای مساعد نتیجه چندان مشخصی حاصل نشده است. به‌زعم نگارنده نیز طرح چندان منسجم و مدونی در آن زمان و همچنین پس از آن طی مدت قریب به ۳۰ سال تاکنون ارائه نشده است و همچنان به‌عنوان یک دغدغه‌ی جدی مورد توجه مسئولین و صاحب نظران حوزه‌ی علوم انسانی قرار نگرفته است.

در راستای تحول مذکور، تلاش‌های متعددی توسط سازمان‌ها و مجموعه‌های مرتبط نظیر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سایر مراکز آموزشی و پژوهشی که از متولیان انجام چنین اموری محسوب می‌شوند انجام شده است. در این رابطه پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با سابقه‌ی پژوهشی ۳۰ ساله یکی از پیشقراولان اجرای طرح تحول در علوم انسانی از وضعیت موجود با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی مبتنی بر آموزه‌های فلسفی و علمی غرب به وضعیت مطلوب مورد نظر مبتنی بر مبانی و آموزه‌های فرهنگ اسلامی محسوب می‌شود که در این رابطه اقدام به انتشار مکتوبات متعدد و برگزاری سلسله نشست‌هایی در قالب میزگردهای علمی و کرسی‌های نظریه‌پردازی نموده است. یکی از مسائل مورد طرح در این نشست‌ها «پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی: چیستی و روش‌شناسی» بوده است. که بعدها برخی از محققان نوشتارهایی را در این رابطه نگاشته‌اند (بستان، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۹۱، رجبی و بستان، ۱۳۸۹، مهدوی و بستان، ۱۳۹۱، موحد ابطحی، ۱۳۹۱).

از طرف دیگر تلاش‌هایی در جهت بومی‌سازی علم جامعه‌شناسی صورت گرفته است من جمله برنامه جامعه‌شناسی اسلامی با رویکرد دینی و فلسفی است که در این برنامه سعی بر آن است تا پیش فرض‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی جامعه‌شناسی (رایج) تغییر یابد و بنیادهای معرفت‌شناختی آن اصلاح گردد و طی آزمون‌های تجربی سعی در ارائه قضاوت علمی پیرامون مسائل اجتماعی بر اساس متون دینی دارد که به زعم قانعی‌راد (۲۰۱۰) چنین رویکردی ناخواسته در تله پوزیتیویسم روش‌شناختی گرفتار است که در عوض، پذیرش



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۰۴

دوره پنجم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۲



بسیاری از پیش فرض های معرفت شناختی، ایدئولوژیکی و انسان شناختی جامعه شناسی تجربی را به دنبال دارد. از طرفی از منظر برخی از موافقان علم دینی (سوزنچی، ۱۳۸۹) نیز بسیاری از مدعیان علم دینی که حتی در آثار خود تلقی پوزیتیویستی را مانعی جدی بر مسیر تحقق علم دینی قلمداد کرده اند دیدگاه هایی مطرح نموده اند که ناخودآگاه براساس مبانی معرفت شناختی پوزیتیویستی شکل گرفته است. بنابراین به زعم نگارنده چنین تلاش هایی سعی بر آن دارد تا اعتبار گزاره های دینی را در مقام داوری و ارزیابی در مواجهه با واقعیت با کمک روش تجربی تأمین گردد. همچنین از منظر محمد امزبان (۱۳۸۰) چنین تلاش هایی به مثابه جایگزین مکاتب و پارادایم های اثبات گرا را می توان در دو رویکرد تقسیم بندی کرد: یکی رویکرد ملی گرایانه که طی آن برخی به ضرورت ایجاد نوعی جامعه شناسی عربی اشاره کردند که برخاسته از خصوصیات نژادی و مسائل اعراب را مدنظر داشته باشد و به درمان آن بپردازد دومین رویکرد جایگزین اسلامی است که خود را به مثابه چارچوبی ایدئولوژیک و اعتقادی در مقابل دو ایدئولوژی مسلط در نظریه اجتماعی یعنی مارکسیسم و سرمایه داری نشان داده است. (محمد امزبان، ۱۳۸۰، به نقل از طالبان، ۱۳۸۲: ۲۸).

از منظر نگارنده غالب تلاش های انجام شده در این زمینه به ویژه در دهه اخیر تلاش های نه چندان سنجیده و عجولانه ای است که بدون در نظر گرفتن مبادی اولیه شکل گیری حوزه ی یک علم (فلسفه آن علم، قلمرو مطالعه و تمایز آن از قلمرو سایر علوم موجود بعضاً با جهان بینی های کاملاً متفاوت، دستیابی به توافقات اولیه صاحب نظران و اعضای اجتماع علمی آن حوزه در خصوص چستی علم دینی، امکان آن و تمایز مرزهای آن با علم غیردینی و...) به نظریه پردازی و حتی مدل سازی تجربی تا مرز مواجهه با واقعیت پیش رفته اند. حتی به زعم برخی از موافقان علم دینی و سایرین (میرزاپور ملکی، ۱۳۹۰، ایمان، ۱۳۹۱) نیز چنین تلاش هایی عجولانه و بدون در نظر گرفتن شرایط مقدماتی فراین اسلامی سازی علوم انسانی است.

«تا زمانی که بحث از امکان علم دینی که مستلزم کاوشی جدید در مبانی فلسفی و معرفت شناختی علم است به سرانجام نرسد، معنای دقیق و عمیقی از اسلامی سازی علوم انسانی-و به تبع آن امکان پارادایم جامعه شناسی اسلامی- نیز در کار نخواهد بود و به تبع با لغزش های متعددی مواجه خواهیم شد و فضای عمومی جامعه، این لغزش ها، سطحی نگری ها و تعصب ورزی ها را در باب علم، مصادیقی از علم دینی خواهد پنداشت. (سوزنچی، ۱۳۸۹: ۳۳)

«تدوین علم دینی (علی رغم گذشت چند دهه از طرح آن در جهان اسلام و بیش از دو دهه در ایران) هنوز از مباحث علمی جوان محسوب می‌شود از همین رو برای رشد و شکوفایی هر چه بیشتر نیازمند نقدهای عالمانه است.» (موحد ابطحی، ۱۳۸۳: ۲۲)

به دلیل محدودیت فضای مقاله و حفظ انسجام در مطالب، در ذیل یکی از نمونه کارهای انجام گرفته در این زمینه به عنوان مطالعه موردی بررسی خواهد شد.

بستان (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان جامعه‌شناسی اسلامی: به سوی یک پارادایم هدف مقاله را معرفی مهم‌ترین مبانی جامعه‌شناسی اسلامی در قالب ارائه پارادایمی مقایسه پذیر با پارادایم‌های موجود بیان کرده است.

محقق مقاله مذکور با فرض اینکه صاحب‌نظران و فیلسوفان حوزه‌های مرتبط به اندازه کافی در خصوص عناصر اصلی پارادایم مورد نظر (پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی) تحقیق کرده‌اند را شرط کافی برای طراحی یک پارادایم جدید به مثابه امر پیشینی در علوم اجتماعی دانسته است. در واقع محقق از یکسو دو فرض پسینی بودن و تصادفی بودن پیدایش پارادایم‌ها را نادیده گرفته است و از سوی دیگر با ترکیب پارادایم‌های رایج علوم اجتماعی با هدف تکوین پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی، فرض قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های علمی را نیز در نظر نگرفته است.

بنابراین مسئله مورد بحث در اینجا این است که مسئله تکوین علم دینی بطور اعم و مسئله امکان پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی به طور اخص مقتضیات و شرایط پیشینی معینی را می‌طلبد که در اینجا مجال پرداختن به همه کارهای انجام شده در این زمینه نیست اما در اینجا سعی بر آن است تا با تمرکز بر یک مورد از تلاش‌های انجام شده (اشاره شده در فوق) بحث را ادامه داد.

مرور برخی مطالعات انجام شده

قانعی‌راد (۲۰۱۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی انتقادی تلاش‌های ایرانیان در توسعه جامعه‌شناسی‌های جایگزین» تلاش‌های انجام گرفته در جهت بومی‌سازی جامعه‌شناسی را عمدتاً متوجه به برنامه‌های ذیل دانسته است: یکی برنامه‌ی جامعه‌شناسی اسلامی با رویکرد دینی و فلسفی است که در این برنامه سعی بر آن است تا پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی جامعه‌شناسی (رایج) تغییر یابد و بنیادهای معرفت‌شناختی آن اصلاح گردد. و طی آزمون‌های تجربی سعی در ارائه‌ی قضاوت علمی پیرامون مسائل اجتماعی بر اساس متون دینی دارد. از منظر مؤلف مقاله‌ی مذکور، چنین رویکردی ناخواسته در تله پوزیتیویسم



روش‌شناختی گرفتار است که در عوض، پذیرش بسیاری از پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی، ایدئولوژیکی و انسان‌شناختی جامعه‌شناسی تجربی را به‌دنبال دارد. دوم اینکه، یک برنامه‌ی مهندسی اجتماعی و فرهنگی مدنظر است. که این برنامه از سوی دولت و نهادهای حکومت با هدف به‌کارگیری محتوای نظری و روش‌شناختی جامعه‌شناسی در جهت اسلامی‌سازی جامعه و نظام‌های در حال تغییر ارزش‌ها و هنجارها مورد حمایت است. این برنامه سعی در کاربردی‌کردن جامعه‌شناسی موجود به اسلامی‌سازی جامعه است.

توسلی (۱۳۸۵) برنامه اسلامی‌سازی رایج در حوزه‌ی علوم اجتماعی را بیشتر ایدئولوژیکی و هنجاری می‌داند تا علمی. به‌عبارت دیگر آنچه که جامعه‌شناسی اسلامی نامیده می‌شود بیشتر یک علم هنجاری است تا توصیفی. او همچنین بر این نظر است جامعه‌شناسان ایرانی از پیدایش یک «نظریه جایگزین» اجتناب می‌کنند. او در این خصوص پیشنهادهای نظیر اجرای تحقیقات ملی سیستماتیک متمرکز بر پژوهش، نظریه‌پردازی و انجام مطالعات ایدئولوژی‌زدایی پیرامون اسلام و تاریخ ایرانی در چارچوب مطالعات جامعه‌شناختی، اتخاذ یک نگاه بلندمدت در توسعه‌ی جامعه‌شناسی بومی نه تقلیل بومی‌سازی به محلی‌سازی و توجه داشتن به جامعه‌شناسی جهانی داده است.

مسعودی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای تحت عنوان تحلیلی از برخی مبانی و پیش‌فرض‌های معرفتی موافقان و مخالفان علم دینی بر این نظر است که در دو دهه‌ی گذشته در بیشتر موارد از طرح مبانی و پیش‌فرض‌های معرفتی در این دیدگاه‌ها غفلت شده است. و با احصاء و استقرای اولیه چهار محور را به‌شرح ذیل شناسایی کرده است: اصالت‌دادن به موضوع شناسایی یا فاعل شناسایی، ارزش‌پذیری یا نازرش‌پذیری علم، دخالت یا عدم دخالت پیش‌فرض‌های متاقبزیکی در علم و علم‌دیدن یا عمل‌دیدن علم.

ایمان و کلاته‌ساداتی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان آسیب‌شناسی روش توسعه‌ی علوم انسانی در ایران به تمایز ماهوی علم دینی (اسلامی) از علم غیر دینی (غربی) قائل هستند و توسعه‌ی علوم انسانی را مواجهه با سه نوع کاستی می‌دانند: فقدان مبانی معرفتی مشخص و مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی، ضعف نظریه‌پردازی و ایجاد نوعی از توسعه‌ی معرفت علمی که عمده‌تاً مشکل مدار است تا مسئله‌محور و در نهایت اینکه برون‌زا دانستن این نوع توسعه.

موحدابطحی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان بررسی دلایل مخالفت با علم دینی به بررسی مدعیات چهارگانه: «تولید علم دینی ضرورت ندارد»، «تولید علم دینی امکان ندارد»، «تولید علم





دینی مطلوب نیست» و «تولید علم دینی اخلاقی نیست» پرداخته است؛ و این ادعا را مطرح کرده است که هیچ یک از مدعاهای فوق نمی‌تواند به لحاظ نظری مانعی برای ایده علم دینی باشد. و در پایان با نقد ادعاهای چهارگانه مذکور، امکان تولید علم دینی را اثبات شده می‌داند.

- بستان (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان جامعه‌شناسی اسلامی: به سوی یک پارادایم هدف مقاله را معرفی مهم‌ترین مبانی جامعه‌شناسی اسلامی در قالب ارائه پارادایمی مقایسه‌پذیر با پارادایم‌های موجود بیان کرده است. مبانی هستی‌شناسی جامعه را بر رابطه‌ی انسان با خداوند و پایه انسان‌شناسی را بر اصل فطرت قرار می‌دهد. همچنین مؤلف، اهداف تحقیق در پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی را تبیین علی و معناشناسی رفتار، نقد اوضاع اجتماعی و غایت‌شناسی پدیده‌های انسانی از حیث استنادشان به خداوند دانسته است. از منظر روش‌شناسی، با رد جبر اجتماعی تلفیقی از فردگرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی را پذیرفته است. و ضمن تمایز دو سطح تجربی و فراتجربی در این پارادایم، در سطح تجربی در مقام گردآوری به‌طور عمده روش استنباط فقهی-تفسیری و در مقام داوری روش تجربی را مدنظر داشته است و در سطح فراتجربی روش‌های وحیانی، عقلی و تجربی بهره گرفته می‌شود. در نهایت اینکه در سطح تجربی اجتناب از دخالت ارزش‌ها در توصیف و تبیین واقعیت و توسل به ارزش‌های دینی برای نقد اوضاع اجتماعی و ارائه‌ی راهکار جهت تحقق وضعیت مطلوب در سطح فراتجربی مدنظر است.

- مهدوی و بستان (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان مبانی روش‌شناختی نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی اسلامی هدف مقاله را زمینه‌سازی برای توسعه‌ی علوم اجتماعی اسلامی به‌طور عام و تأسیس الگویی برای جامعه‌شناسی اسلامی به‌طور خاص بیان کرده‌اند. مؤلفان تدوین نظریه‌ی اسلامی را بر اساس استفاده از روش‌های اجتهادی، عقلی و تجربی، در نظر داشتن این نظریه در زمره‌ی نظریه‌های با برد متوسط، تلفیق فردگرایی و کل‌گرایی روش‌شناختی، به‌کارگیری استراتژی قیاسی در ضمن یک الگوی ویژه متن-محور، اولویت‌داشتن مدل‌های نظری و هنجاری، ترجیح رویکرد عملیاتی‌سازی مفاهیم و فرضیه‌سازی بر مبنای گزاره‌های متون دینی به شیوه‌ی مستقیم گزاره‌های اخباری ناظر به واقعیت‌های اجتماعی و شیوه‌ی غیرمستقیم استخراج گزاره‌هایی از احکام فقهی و اخلاقی سیره‌ی رفتاری معصومان (ع) در نظر گرفته‌اند و اعتباریابی چنین نظریه‌ای را در گرو رعایت معیارهای روش‌شناسی اجتهادی و اعتبار آن را در سطح تجربی منوط به تأیید یا ابطال فرضیه‌ها می‌دانند.

مطالعات بررسی شده در فوق را می‌توان در سه طیف طبقه‌بندی کرد:

- طیف مخالفان علم دینی اعم از اینکه آن را ممکن نمی‌دانند یا اینکه آن را مطلوب و اخلاقی نمی‌دانند. صاحب‌نظرانی چون: پایا (۱۳۸۶)؛ سروش (۱۳۹۰، ۱۳۸۹)؛ ملکیان (۱۳۷۳، ۱۳۷۹، ۱۳۸۵، ۱۳۹۰)؛ قانع‌راد (۲۰۱۰)؛ ایمان (۱۳۹۱)؛ طالبان (۱۳۸۲) و ... در این دسته قرار می‌گیرند.

- طیف موافقان علم دینی که با توجه به برداشت هایشان از علم دینی و نحوه مواجهه با چنین مسئله‌ای در شرایط امروزی علم دینی در ایران در چندین دسته قابل بحث و دسته‌بندی است که اینجا مجال پرداختن به آن نیست. صاحب‌نظرانی چون: نصر (۱۳۷۷، ۱۳۷۹)؛ گلشنی (۱۳۸۵ الف و ب، ۱۳۸۷)؛ جوادی آملی (۱۳۸۶)؛ میرباقری (۱۳۸۱)؛ موحد ابطحی (۱۳۸۳)، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱)؛ عابدی شاهرودی (۱۳۹۰)؛ علی‌پور و حسنی (۱۳۸۹)؛ باقری (۱۳۸۲)؛ بستان (۱۳۷۷، ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲)؛ مهدوی و بستان (۱۳۹۱)؛ سوزنجی (۱۳۸۹)؛ اژدری زاده (۱۳۸۹)؛ رجبی (۱۳۹۰)؛ اسدی و حیدری (۱۳۸۸) و ... در این دسته قرار می‌گیرند.

- طیف سوم که در پرداختن به مسئله علم دینی چندان جهت‌گیری مشخصی از حیث موافقت یا مخالفت ندارند. صاحب‌نظرانی چون: توسلی (۱۳۸۵)؛ مسعودی (۱۳۸۹) و ... در این دسته قرار می‌گیرند.



چارچوب نظری

از منظر کوهن (۱۳۸۳) تاریخ علم در هر رشته‌ای از علوم بالغ از دوره‌های تناوبی علم بهنجار و انقلاب‌های علمی ساخته می‌شود. در دوره‌های علم بهنجار، دانشمندان در هر رشته‌ای به نظریه یا نظریه‌های معینی با چشم‌اندازهای فلسفی و پژوهشی معینی باور دارند. بر اساس این باورها، الگوهای پژوهشی معینی می‌پرورند، مسائل مشخصی را طرح می‌کنند و بر اساس روش‌ها و فنون آزمایشگاهی و تجربی استانداردی به حل آنها می‌پردازند. کوهن این مجموعه باورهای فلسفی-نظری-پژوهشی که شامل مجموعه‌ای از تعهدات متافیزیکی، نظری و ابزاری می‌شود را پارادایم می‌نامد. دستاوردهای علم در دوره بهنجار بر هم انباشته می‌شوند اما در جریان این پیشرفت، داده‌هایی تولید می‌شوند که کم و بیش با اصول نظری پیشین هم‌خوانی ندارند با افزایش شمار و اهمیت این داده‌های نابهنجار، پارادایم موجود در معرض شک و نقادی قرار می‌گیرد. «در این دوره اجتماع علمی در نتیجه تحقیقات و بررسی‌های متعدد به نقاط ضعف و قوت پارادایم موجود دست می‌یابند و شناخت ضعف‌ها (عدم توانایی در پاسخ‌گویی به نیازها و مسائل جدید) راهی جهت دستیابی به پارادایم جدید می‌شود.» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۲: ۳۷)

پس از آن دوره‌ای بحرانی در علم فرا می‌رسد که در آن نظریه‌های نوینی ابداع و نامزد جانشینی نظریه‌های قبلی می‌شوند. در این میان نظریه‌ای که داده‌های نوین ناسازگار را به‌طور جامع‌تر، ساده‌تر، زیباتر، فشرده‌تر، منسجم‌تر و منطقی‌تر توضیح می‌دهد هسته‌ی مرکزی پارادایم نوینی را می‌سازد که پس از چندی مورد پذیرش بیشتر دانشمندان قرار می‌گیرد بدین‌سان دوره تازه پیشرفت بهنجار علم آغاز می‌شود.

از منظر کوهن (۱۳۸۳) تنها هنگامی می‌توان یک نظریه‌ی علمی را که به جایگاه پارادایم دست یافته بی‌اعتبار خواند که نامزدی برای جانشینی آن در دسترس باشد که بتواند جای آن را بگیرد....کنش داوری که دانشمندان را به رد یک نظریه پیش از این پذیرفته هدایت می‌کند همواره بر شالوده‌های بیش از مقایسه آن نظریه با جهان استوار است. تصمیم به رد یک پارادایم همواره هم‌زمان با تصمیم به پذیرش پارادایم دیگری است، و داوری‌ای که به آن تصمیم می‌انجامد، مقایسه هر دو پارادایم با طبیعت و با یکدیگر را در بر می‌گیرد. (کوهن، ۱۳۸۳: ۱۶۹-۱۶۸)



فصلنامه علمی-پژوهشی

بحث و بررسی

یکی از ضرورت‌های قائل به وجود پارادایم یا پارادایم‌ها در یک علم، (خالقی و پورعزت، ۱۳۹۰) ابتدای نظریه یا نظریات علمی بر پایه فلسفه‌ای جدید است. بر این اساس شکل‌گیری و تدوین مبانی فلسفی و پیش‌فرض‌های متناسب با آن برای پیدایش یک پارادایم جدید و نظریات آن ضرورت و تقدم منطقی دارد در واقع می‌توان گفت که در فرایند شروع از یک فلسفه جدید تا رسیدن به مرحله مواجهه‌شدن با واقعیت و تحقیق کردن آن با یک فرایند قیاسی‌وار از یک کلیت فلسفی به مجموعه پارادایمی و سپس فرایند نظریه‌پردازی و در نهایت به مدل‌سازی نظری، مفهومی و تجربی در مواجهه با واقعیت روبه‌رو هستیم.

از سوی دیگر از آنجائیکه زیربنای فلسفی پارادایم‌های علم متفاوت و گاه متناقض هستند «اینکه پارادایمی بخواهد با مبانی فلسفی‌اش پارادایمی دیگر را نفی کند کار مهمی انجام نداده است چون پارادایم رقیب اساساً آن مبانی نقد را نمی‌پذیرد». (ایمان، ۱۳۹۱: ۱۴۱) در واقع به‌زعم کوهن، پارادایم‌ها در مواجهه با نیازها و مسائل جدید علمی یک اجتماع علمی مورد نقد و چالش قرار می‌گیرد نه توسط پارادایم‌های رقیب.

گذار از یک پارادایم بحران‌زده به یک پارادایم نوین که از آن سنت تازه‌ای از علم

۱۱۰

دوره پنجم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۲

بهنجار بروز می‌کند عبارت از بازسازی یک رشته علمی بر بنیادهای نوین است که برخی از اساسی‌ترین تعمیم‌های نظری آن و نیز بسیاری از روش‌ها و کاربردهای پارادایم را دگرگون می‌کند. (کوهن، ۱۳۸۳: ۱۷۷)

یکی از اقدامات اولیه و پیشینی در راستای تحول علوم انسانی به وضعیت مطلوب نقد مبانی فلسفی و علمی علوم انسانی رایج است. اما به‌زعم برخی صاحب‌نظران این حوزه، نقد اندیشمندان مسلمان به علوم اجتماعی غرب دچار ابهام نظری است بدین معنا که براساس مجموعه آثار موجود اندیشمندان مسلمان، نظریه‌پردازی اسلامی متکی بر جهان‌بینی (فلسفه) اسلامی انجام نشده است تا بتوان بر اساس آن به نقد معتبر نظریه‌های حاکم بر علوم اجتماعی مرسوم پرداخت لذا در نقدهای فعلی اندیشمندان مسلمان از ادبیات موجود نظریات رقیب در علوم اجتماعی صرفاً یا از سطح گزاره‌های فلسفی یا ارزش‌های حاکم بر جهان‌بینی اسلامی استفاده می‌شود از آنجائیکه این گزاره‌های فلسفی با گزاره‌های موجود در علم هم‌سطح نیستند نمی‌توان آنها را نقد عالمانه دانست و لذا توسط اندیشمندان معتقد به علوم اجتماعی موجود قابل پذیرش نخواهند بود. (ایمان، ۱۳۹۱)

همچنین به منظور تولید علوم انسانی با رویکرد اسلامی و پالایش و دسته‌بندی بسته معرفتی علوم انسانی موجود به دو بخش علم نافع و جهل مرکب، لازم است تا بسته معرفتی که متشکل از مبانی فلسفی علوم انسانی اسلامی و علت غایی و علت فاعلی علوم انسانی است تدوین گردد. به‌عنوان مثال در حوزه تاریخ لازم است در گام اول فلسفه تاریخ در اندیشه اسلامی تبیین شود تا براساس آن بتوان کتاب‌های تاریخی نوشت و دیدگاه‌ها و تاریخ نگارهای غربی را نقد کرد. (میرزاپور ملکی، ۱۳۹۰: ۷۲) از سوی دیگر گام ضروری دیگر در این زمینه تعیین مهم‌ترین موضوع‌ها و مفاهیم بنیادی در علوم انسانی از یک سو و تبیین این مفاهیم (نظیر مفاهیم هستی، انسان، و...) با تکیه بر مبانی اندیشه اسلامی و معارف دینی است.

همان‌طور که در طرح مسئله نیز مورد اشاره قرار گرفت یکی از مجموعه تلاش‌های نه‌چندان سنجیده و عجولانه‌ای که در مسیر تولید علوم انسانی با رویکرد اسلامی انجام گرفته است مقاله‌ای است تحت عنوان «جامعه‌شناسی اسلامی: به سوی یک پارادایم» (بستان، ۱۳۸۸) و همچنین سایر مکتوبات (بستان، ۱۳۸۹، ۱۳۹۲)؛ (بستان و دیگران، ۱۳۹۱) و نشست‌ها (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰). محقق مقاله مذکور (بستان، ۱۳۸۸)، هیچ‌گونه اشکال منطقی را در طراحی پارادایم‌های پیشینی برای حوزه‌های علمی قائل نیستند و با فرض



اینکه صاحب‌نظران و فیلسوفان حوزه‌های مرتبط به اندازه‌ی کافی در خصوص عناصر اصلی پارادایم مورد‌نظر (پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی) تحقیق کرده‌اند این فرض را شرط کافی برای طراحی یک پارادایم جدید دانسته است. در واقع محقق از یکسو دو فرض پسینی بودن و تصادفی بودن پیدایش پارادایم‌ها را نادیده گرفته است و از سوی دیگر پیدایش پیشینی پارادایم جدید را به صورت ترکیبی طولی و با توالی زمانی از پارادایم‌های رایج علوم اجتماعی با مبانی فلسفی و منطقی متفاوت و بعضاً متضاد در نظر گرفته است و دنبال کردن استراتژی‌های پارادایم‌های رایج را به موازات هم یا در امتداد یکدیگر در جامعه‌شناسی اسلامی ممکن دانسته است. بر این اساس «اهداف تحقیق در جامعه‌شناسی اسلامی که منطقی و استراتژی آن را نیز مشخص می‌کنند در بردارنده موارد زیر می‌داند:

- علت‌شناسی یا تبیین علی پدیده‌ها و رفتارهای اجتماعی که از طریق کشف نظم‌ها و قوانین اجتماعی حاکم بر آنها صورت می‌گیرد.

- فهم انگیزه‌ها و معانی رفتارها به‌ویژه با ارجاع آنها به قواعد اجتماعی که البته واژه‌ی تبیین به معنای وسیع آن هر دو هدف یاد شده را در بر می‌گیرد.

- آسیب‌شناسی و نقد اوضاع اجتماعی برای اصلاح امور برحسب الگوهای مطلوب اسلام
- غایت‌شناسی پدیده‌های انسانی و اجتماعی از حیث استنادشان به فاعل الهی. (بستان، ۱۳۸۸: ۲۲)

وجه مورد بحث و چالش مقاله مذکور بر این اساس صورت گرفته این است از آنجائیکه پیدایش پارادایم‌های علمی بر اساس سنت نظری رایج در مبحث ظهور و بروز پارادایم‌ها (کوهن، ۱۹۷۱) «مری پسینی و تصادفی» (برنامه‌ریزی نشده) است بدین معنایشکل‌گیری پارادایم‌های علمی حاصل یک برآیند برنامه‌ریزی نشده و کاملاً تصادفی از فعالیت‌های متمم‌دانان یک حوزه علمی، گسترش نظریات و روش‌های تحقیق و نقد آنها در آن حوزه و تحول نیازهای علمی اعضای اجتماع علمی در نتیجه تغییر در شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است.

یکی از این اشکالات جدی فلسفی و منطقی، ادغام و ترکیب اهداف پارادایم‌های متفاوت علوم اجتماعی مرسوم به عنوان اهداف پارادایم پیشنهادی است. اهداف مذکور همان‌گونه که در صفحات پیشین اشاره شد عبارتند از: تبیین علی رفتار، معناشناسی رفتار، نقد اوضاع اجتماعی و غایت‌شناسی پدیده‌های انسانی اجتماعی از حیث استنادشان به فاعل الهی. در خصوص این اهداف چند نکته اساسی قابل بحث و بررسی است:



یکی اینکه، اهداف مذکور که متعلق به پارادایم‌هایی با زمینه‌های فلسفی متفاوت و گاه با طرز تلقی متضاد از ماهیت واقعیت اجتماعی، چستی جامعه و ماهیت انسان هستند چگونه می‌توانند زیر چتر یک پارادایم واحد قرار گیرند؟

دوم اینکه، دستیابی به هر یک از اهداف مذکور، روش‌ها و ابزارهای تحقیقی متفاوتی را می‌طلبد و در صورت حصول نتایج متفاوت و بعضاً متناقض با چه معیار فراپارادایمی می‌توان در این رابطه داوری کرد؟

سوم اینکه، در فرایند تعقیب اهداف مسئله ارزش‌ها مطرح می‌گردد که دخالت ارزش‌ها در تعقیب اهداف اول و دوم مسئله‌ساز است و پذیرفتنی نیست در حالیکه در دستیابی به اهداف سوم و چهارم رجوع به ارزش‌ها مورد تأکید است.

چهارم اینکه، به دلیل فقدان انسجام منطقی بین اهداف نمی‌توان آنها را به صورت ترکیبی در طول یکدیگر در نظر گرفت.

بر این اساس، می‌توان گفت که شکل‌گیری پارادایم نوینی (خواه دینی یا غیردینی) در علم جامعه‌شناسی رایج نیازمند و محصول عوامل درون‌بافتی چون شرایط ساختاری معین، منطق و اندیشه‌پردازی خلاق عقلایی در میان اعضای اجتماع علمی و همچنین عوامل برون‌بافتی همچون نیازهای فرهنگی و فشارهای اقتصادی و سیاسی است نه بر اساس خواسته‌های شخصی محققان یا استراتژی‌های نهادی نهادها و سازمان‌های علمی و دانشگاهی و دولتی. در واقع به‌زعم کوهن انقلاب علمی و در نتیجه ظهور پارادایم جدید همانند انقلاب سیاسی بر اساس تغییر در نظام ارزشی و تکنیک‌های مورد استفاده محققان، قواعد و قوانین حاکم و در نهایت تغییر در ساختار روابط حاکم بر اجتماع متعلق به آن حادث می‌شود. بنابراین در یک فضای فارغ از چنین عواملی نمی‌توان با تقریر صرفاً چندین نوشته پیدایش یک پارادایم نوین را اعلام کرد. ضمن اینکه در درون فضای اجتماع علمی قدم اول بیان و اثبات ناکارآمدی‌های پارادایم‌های موجود در مواجهه با مسائل و نیازهای جدید جامعه است. در پارادایم‌های رایج در حوزه‌ی علوم انسانی بالفرض جامعه‌شناسی و به تبع آن تحولی از علوم انسانی موجود به علوم انسانی اسلامی در گام اول نیازمند نقد فلسفی و علمی (روش‌شناختی) پارادایم یا پارادایم‌های موجود و در گام دوم نشان‌دادن وضعیت بحرانی آنان در مواجهه با واقعیت است. و سپس به‌تدریج ضرورت شکل‌گیری یک بدیل مناسب در میان دانشمندان احساس می‌گردد و در نهایت با انجام فعالیت‌های متمادی در این زمینه، پارادایم جدید پا به عرصه می‌گذارد تا بتواند جانشینی خود را به اثبات برساند. (صمدی، ۱۳۹۱)



مسئله دیگر، مسئله ترکیب و تلفیق پارادایم‌ها است که به‌عنوان شیوه‌ای در ارائه‌ی جایگزینی برای پارادایم‌های رقیب مطرح شده است. در این خصوص کوهن در بیان قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها می‌گوید: «تغییر پارادایم موجب می‌شود که دانشمندان جهانی را که در آن به پژوهش اشتغال دارند به شکل متفاوتی ببینند، چرا که تنها راه مراجعه آنها به جهان به‌واسطه همان چیزی است که می‌بینند و انجام می‌دهند. در واقع دانشمندان پارادایم‌های پیشین و پس از انقلاب هر دو به جهان نگاه می‌کنند و آن چه بدان می‌نگرند تغییر نکرده است ولی در بعضی عرصه‌ها چیزهایی متفاوت می‌بینند و آن‌ها را در رابطه‌های متفاوت با یکدیگر مشاهده می‌کنند.» (کوهن، ۱۹۷۰، به‌نقل از مقدم حیدری، ۱۳۸۷: ۷۶)

مطابق نظریه قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها، باورها و پیش‌فرض‌های متفاوتی یکی دانشمند روش‌های پژوهشی او و مشاهداتش بسته به پارادایمی که اختیار می‌کند متفاوت و گاه ناسازگار است. (همان، ۸۹)

بنابراین اولین مسئله‌ای که در خصوص تلفیق پارادایم‌های رایج علوم اجتماعی در قالب یک پارادایم جدید به نام پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی به نظر می‌آید این است که با توجه به ابتدائی یک پارادایم بر یک سری برداشت‌ها و پیش‌فرض‌های خاص فلسفی از ماهیت واقعیت اجتماعی، ماهیت انسان، هدف تحقیق، ماهیت تبیین علمی، داده‌های معتبر و جایگاه ارزش‌ها در فعالیت علمی تا چه حد امکان تلفیق پارادایم‌های متفاوت به لحاظ فلسفی، منطقی و عملی وجود دارد؟ به‌عنوان مثال چطور می‌توان هم‌زمان ضمن پذیرش تصویری مکانیکی از انسان و تابعیت رفتار او از علل و محرک‌های فیزیولوژیکی، روانی و خارجی همچنان انسان را موجودی صاحب عقل، اراده و آزادی دانسته که از توانایی مفهوم‌سازی و تأویل و تفسیر مفاهیم برخوردار است دانست؟ در این رابطه برخی محققان (بستان، ۱۳۸۸، جمشیدی، ۱۳۹۱) با توجه به انتقادات مطرح شده در خصوص ناممکن بودن تلفیق پارادایم‌ها، ادغام و درآمیختن پارادایم‌ها را به طرز ابهام‌آمیزی در یک‌جا به‌صورت طولی و در جای دیگر به موازات هم یا در امتداد یکدیگر مورد پذیرش دانسته‌اند. در حالیکه در علم جامعه‌شناسی رایج تلفیق درون پارادایمی نظریات و یا نهایتاً تلفیق نظریات در دو پارادایم متفاوت صورت گرفته است که تلفیق از نوع دوم در کارهای افرادی چون گیدنز، بوردیو، آرچر و سایرین انجام شده است در عین حال کاستی‌ها و نقایص جدی داشته‌اند و مورد نقد جدی سایرین (کرایب، ۱۳۷۸، ریتزر، ۱۳۷۷) قرار گرفته است.



بر این اساس حتی با فرض در نظر نگرفتن نسبت‌گرایی کوهن در قیاس بین پارادایم‌ها، نتایج عملی فعالیت‌های صورت گرفته در جامعه‌شناسی از مرز تلفیق نظریه‌ها (آن‌هم نه کاملاً موفق) فراتر نرفته است بنابراین تلفیق پارادایم‌ها در جهت دستیابی به یک پارادایم جدید در بردارنده اشکالات فلسفی، منطقی و دشواری‌هایی در عمل است.

جمع‌بندی

با توجه به مباحث مطرح شده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در جریان تحول از علوم انسانی غیر دینی با مبانی و رویکرد غربی به علوم انسانی دینی با رویکرد اسلامی به‌عنوان نیاز و ضرورت حیاتی امروز جامعه علمی حوزه‌ی علوم انسانی، مسیر بسیار دشوار و طولانی در پیش است و حرکت در این مسیر نیازمند گذشت زمان و همچنین تلاش فراوان با سعه‌ی صدر در مواجهه با نظرات مخالفان و منتقدان است. بر این اساس، فرض مقاله‌ی حاضر یک فرض منتقدانه با رویکرد آسیب‌شناسی است. نگارنده بر این نظر است که بر اساس شواهد غالب در تاریخ علوم به‌طور عام و علوم اجتماعی به‌طور خاص، پیدایش یک پارادایم جدید در نتیجه بروز نیازها و مسائل جدید و ناتوانی پارادایم‌های موجود در پاسخ‌گویی به معماهای جدید و کارآمدی پارادایم جدید در ارائه راه‌حل‌های مناسب و پذیرش تدریجی آن از سوی جامعه‌ی علمی بوده است نظیر جایگزینی پارادایم کپرنیکی به‌جای پارادایم بطلمیوسی در علم نجوم، پذیرش پارادایم تفسیری به‌جای پارادایم اثباتی در دهه ۱۹۷۰ میلادی در علوم اجتماعی و نظایر آن در سایر علوم.

بنابراین با در نظر گرفتن دو ویژگی پسینی بودن و تصادفی بودن سرشت پارادایم‌ها با توجه به شواهد تاریخی، هرگونه تلاشی بر خلاف چنین جریانی در ابتدای امر محکوم به شکست است و آسیب‌های جبران‌ناپذیری به مبانی فکری و عقیدتی جهان‌بینی مرتبط با آن می‌زند. ضمن اینکه ارائه یک پارادایم ترکیبی و یا تلفیقی نیز مشکلات و آسیب‌های احتمالی را بیشتر می‌کند. در واقع هر نوع شتاب‌زدگی در این زمینه که آبخشورهای آن چیزی جز علایق شخصی، گروهی و گرایش‌های سیاسی نمی‌تواند باشد راه به جایی نبرده و بر مشکلات موجود می‌افزاید.

از آنجاییکه بحث بر سر امکان یا عدم امکان علم دینی و در صورت امکان چگونگی تکوین و مقتضیات اولیه هنوز ادامه دارد و حتی در بین موافقان علم دینی نیز توافق چندانی در مورد این رابطه حاصل نشده است به‌نظر می‌رسد چنین فرایندی در مسیر طبیعی خود به مانند سایر



جریانات در تاریخ علم طی شود و از هرگونه شتابزدگی در این مسیر به‌ویژه در قالب یک برنامه‌ی دستوری در سیستم دولتی اجتناب گردد.

در نهایت لازم به ذکر است که جهت‌گیری کلی نوشتار حاضر همسو با دغدغه‌داشتن یک نوع جامعه‌شناسی‌ای که پاسخ‌گوی نیازهای بومی جامعه ایرانی باشد است ضمن اینکه حداقل ناسازگاری را با مبانی ارزشی فرهنگ جامعه ایران به مثابه یک جامعه‌ی ایرانی اسلامی داشته باشد اما آنچه که در این جا مورد نقد و چالش است تلاش‌های عجولانه و نه چندان سنجیده‌ای است که در راستای پاسخ به دغدغه مذکور ارائه شده است.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۱۶

دوره پنجم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۲

Archive of SID

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۲). «پارادایم و جامعه‌شناسی»، مجله نامه علوم اجتماعی، ج ۲، ش ۳، صص ۵۱-۲۹ تهران، دانشگاه تهران
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). «تقاطع غیرهمسطح با واقعیت تجربی: تاملی بر شرایط نقد علوم اجتماعی موجود از زاویه علم اسلامی»، مجله‌ی سوره‌ی اندیشه، شماره ۶۴ و ۶۵.
- ایمان، محمدتقی؛ کلاته ساداتی، احمد (۱۳۹۱): «آسیب‌شناسی روش توسعه‌ی علوم انسانی در ایران»، فصلنامه راهبرد فرهنگ، ش ۱۹، صص ۵۱-۲۷.
- بستان، حسین (۱۳۸۸). «جامعه‌شناسی اسلامی، به‌سوی یک پارادایم»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۵، ش ۶۱، صص ۲۸-۷، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- بستان، حسین (۱۳۹۲). گامی به سوی علم دینی (جلد ۲)، چاپ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بستان، حسین و دیگران (۱۳۹۱): گامی به سوی علم دینی (جلد ۱)، چاپ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۵). «ارزیابی بومی‌سازی در جامعه‌شناسی ایران»، نشست انجمن جامعه‌شناسی ایران. تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران
- خالقی، امیرحسین؛ پورعزت، علی‌اصغر (۱۳۹۰). بررسی امکان رویکرد چند پارادایمی و فراپارادایمی در مطالعات میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۴، پاییز ۱۳۹۰.
- رجبی، محمود و بستان، حسین (۱۳۸۹). «مبانی ارزش‌شناختی جامعه‌شناسی اسلامی»، دو فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی و اسلام، س ۲، ش ۳، صص ۲۳-۷.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی
- سوزنجی، حسین (۱۳۸۹). «امکان علم دینی: بحثی در چالش‌های فلسفی اسلامی‌سازی علوم انسانی»، فصلنامه معرفت فرهنگی اجتماعی، ش ۴، صص ۶۰-۳۱
- صمدی، معصومه، (۱۳۹۱). میان‌رشته‌پژوهی، پارادایم و دستاوردهای تربیتی، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۱.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۸۲). «جامعه‌شناسی اسلامی: طرحی بزرگ با بضاعتی اندک»، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌های ۶۷ و ۶۸، صص ۳۳-۲۷
- کرایب، یان (۱۳۷۸). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه
- کوهن، توماس (۱۳۸۳). ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه عباس طاهری، تهران، نشر قصه
- محمد امزبان، محمد (۱۳۸۰). روش تحقیق علوم اجتماعی: از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه عبدالقادر سواری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مسعودی، جهانگیر (۱۳۸۹). «تحلیلی از برخی مبانی و پیش‌فرض‌های معرفتی موافقان و مخالفان علم دینی»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۶، ش ۶۴ و ۶۵، صص ۶۶-۴۳، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.



مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۸۷). قیاس ناپذیری پارادایم‌های علمی، تهران: نشر نی
مهدوی، محمد صادق و بستان، حسین (۱۳۹۱). «مبانی روش‌شناختی نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی
اسلامی با تطبیق بر جامعه‌شناسی خانواده»، مجله روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۸، ش ۷۱، صص ۶۹-۹۸، قم:
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

میرزاپور ملکی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «اهمیت و ضرورت تحول علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای
تحقق آن»، مجله رهیافت، شماره ۴۹، صص ۶۹-۷۷

Ghaneirad, Mohammad Amin (2010) «A Critical Review of the Iranian Attempts at
Development of Alternative Sociologies». Paper presented at Conference of Facing an
Unequal World: Challenges for a Global Sociology, Taiwan Sociology Association.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۱۸

دوره پنجم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۲

Archive of SID